بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 بهمن 1395.

خب بحث سر این بود که ما به این نتیجه رسیدیم که به هر حال اگر اصحاب ورثه می خواهند قاتل عمدا را قصاص کنند، باید ضامن دین اصحاب دین شوند. خب صحبت سر این است که این دین این ضمان به چه معنا است. آیا این ضمان باید به رضایت اصحاب الدین باشد یا در آن رضایت اصحاب الدین شرط نیست. بعضی از عبارت های فقها صریح هست که باید رضایت اصحاب دین را جلب کنند. مثل عبارت نهایه صفحه 619 می گوید

فإن كان قد قتل عمدا، و أراد أولياؤه القود أو العفو، لم يكن لهم ذلك إلّا بعد أن يرضوا أصحاب الدّيون أولا.

که به قرینه این ما قبلا عرض کردیم عبارت دیگر شیخ طوسی را که تعبیر کرده بود

فإن كان ما عليه يحيط بديته، و كان قد قتل عمدا، لم يكن لأوليائه القود، إلّا بعد أن يضمنوا الدّين عن صاحبهم.

مراد از این ضمان همان ضمان اصطلاحی باید باشد که در آن روایت مضمون له که صاحب دین باشد شرط است. عبارت جامع للشرایع صفحه 285 هم در این مطلب صریح است. می گوید

و ان قتل و عليه دين قضى من ديته عمدا أو خطأ، و ليس للوارث القصاص حتى يضمن الدين، و يرضى صاحبه. و من ضمن دينا عن حي أو ميت برضا صاحبه برأت ذمته،

یُرضی صاحبَه یا یَرضی صاحبُه. به هر حال رضایت صاحب الدین را طبق این نظرات باید جلب کرد. عبارت های فقهای دیگر هم قابل حمل بر این معنا هست. خب بحث این است که خود این روایت را چطوری معنا کنیم آیا دلیل داریم بر اینکه به این معنا باشد یا نداریم. عبارتش این بود

وَ إِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ فَلَيْسَ لَهُمْ ذَلِكَ حَتَّى يَضْمَنُوا الدَّيْنَ لِلْغُرَمَاءِ وَ إِلَّا فَلَا‌

خب یک کلامی مرحوم صاحب جواهر در بحث ضمان دارد من نمی خواهم آن کلام را بحث کنم ولی می خواهم از آن کلام استفاده کنم برای یک تقریبی در این بحث. در بحث ضمان یک بحثی هست که آیا رضایت مضمون له شرط هست یا نیست؟ شیعه ها معمولا می گویند که شرط هست و خب سنی ها خیلی هایشان شرط نمی دانند و بین آنها هم اختلافی هست که باز روایت مضمون له شرط هست یا نیست و اینها. یکی از ادله ای که برای عدم شرطیت رضایت مضمون له ذکر شده است، این است که پیغمبر صلوات الله علیه، یک میتی آوردند که پیغمبر نماز بخواند حضرت پرسید که دین دارد گفتند بله. گفتند که خودتان نماز بخوانید من نمی خوانم. حضرت علی صلوات الله علیه دین را ضمانت کرد بعد پیغمبر نماز خواندند. طبق یک روایت دیگری مشابه این قضیه ابا قتاده دین را ضمانت کرد پیغمبر نماز خواندند. خب می گویند که پیغمبر اینجا سؤال نکردند که آیا مضمون له راضی هست یا نیست. صاحب دین کسی که میت به او بدهکار است هیچ سؤال نکرده است از این استفاده می شود که رضایت مضمون له شرط نیست. خب حالا یک سری جواب هایی داده اند و گفته اند به شاهد حال روایت مضمون له روشن بوده است و پیغمبر خودش از باب رضایت از مضمون له رضایت داده است و یک ان قلت و قلت های مختلفی که اینجا یعنی پاسخ های مختلفی از طرف کسانی که رضایت مضمون له را شرط می دانند به این روایت داده است. صاحب جواهر می گوید که اصلا نیازی به این پاسخ ها نیست. این روایت می گوید که حضرت نماز نخواند تا حضرت علی ضامن شد. یا ابا قتاده ضامن شد. ضمان بدون رضایت مضمون له اصلا تحقق پیدا نمی کند. بنابراین از خود این روایت نمی توانید استفاده کنید که رضایت مضمون له شرط نیست. ایشان اینگونه تقریب می کند. تقریب کلام مرحوم صاحب جواهر را یک مقداری باید فنی تر بیان کرد آن این است که ضمان ولو لغتا به معنای تعهد کردن است ولی در اصطلاح شرع ضمان بدون رضایت مضمون له تحقق پیدا نمی کند. بنابراین و از آن طرف الفاظی که در لسان شرع وارد می شود آن الفاظ را ما باید حمل کنیم بر مصطلح شرعی. اصل در الفاظ صادره از شارع حمل بر مصطلح شرعی است بنابراین این اقتضا می کند که ما ضمان را حمل کنیم بر ضمان شرعی و در ضمان شرعی هم رضایت مضمون له شرط است بنابراین این روایت منافاتی با آن بحث رضایت مضمون له ندارد. خب این تقریب اگر تمام باشد مشابهش در بحث ما هم می آید. فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء می گویم کلمه ضمان در این روایت به کار رفته است اصل در کلمه ای که در لسان شرع وارد می شود این است که به اصطلاح شرعی حمل شود بنابراین این را باید به ضمان شرعی حمل کنیم که رضایت مضمون له در آن معتبر هست. که این تقریب یک تقریب می تواند بر کلام مرحوم شیخ و مرحوم یحیی بن سعید در الجامع للشرایع باشد. در اینجا من حالا در بررسی این مطلب به عنوان مقدمه یک بحثی را عرض می کنم، در بحث وصیت یک بحث هست که آیا رضایت موصی له شرط هست یا نیست. مرحوم سید در عروه این مطلب را آورده است که آیا در وصیت رضایت موصی له شرط هست یا نیست. مرحوم آقای بروجردی اینجا یک حاشیه ای دارند که حاشیه بسیار مهم و جالبی است که کمتر مورد توجه محشّین دیگر قرار گرفته است و خیلی از اشخاصی که معمولا از آقای بروجردی تأثیر گرفته اند به نظرم خیلی این حاشیه را جدی نگرفته اند. آن این است که آقای بروجردی می فرماید که ما یک موقعی می گوییم اگر رضایت موصی له نباشد، اصلا کلمه اوصی و وصیت صدق نمی کند؟ نه! وصیت یعنی سفارش کردن. سفارش کردن قوامش به رضایت موصی له نیست. من سفارش می کنم که فلان مال من مال فلان شخص باشد. این مجرّد اینکه من سفارش می کنم که مال من مال فلان شخص باشد، این باعث نمی شود که آن هم اصلا راضی نیست. این وصیت صدق می کند ولی یک بحث دیگر است. یک بحث، بحث صدق وصیت است که در آن رضایت موصی له شرط نیست. یک بحث این است که مسئله لزوم وفا به وصیت و ترتب اثر بر اصیت است آن را آقای بروجردی عقیده دارد که رضایت موصی له در آن شرط است. ایشان می خواهد بگوید که قهرا علی یک شخص یک ملکی را داخل ملکش کرد. عقلائا در غیر باب ارث و امثال اینها یک کسی که مایل به چیزی نیست آن را در ملکش داخل کرد. من نمی خواهم آن بحث ها را بکنم که آیا تقریب آقای بروجردی درست هست یا نیست در مورد اینکه رضایت موصی له را شرط دانستن یا عقلا رضایت موصی له را شرط نمی دانند و رد موصی له را نافذ می دانند که مرحوم سید اینگونه قائل است که رضایت موصی له شرط نیست آن بحث هایش سر جای خودش. ولی این نکته که تفصیل بین تحقق یک شیئ و ترتّب اثر بر شیء، این نکته نکته مهمی است. اینجا من می خواهم یک مطلبی را عرض کنم آقایان اصطلاح در مورد عقود می گویند هر چیزی که در آن رضایت طرف شرط باشد این را عقد دانسته اند. ولی عقد حالا صرف نظر از اصطلاح عقد که به چه معنا اطلاق می شود یا نمی شود، ما دو جور عقد داریم و اینها را حقیقت هایشان متفاوت است. اینها را باید از هم تفکیک کرد. یک چیزی هست مثل بیع و شراع. بیع من همین جوری اراده کنم که اعتبار کنم این مطلب را از دیگری خریدم. اعتبار مالکیت یک شیئی در قبال شیء دیگر کنم. این بیع نیست. رکن بیع و قوام آن به شراع است. یعنی اصلا تحقق بیع حتی به معنای فاسدش، بیع اگر بخواهد بیع فاسد هم باشد باید یک انشائی از آن طرف وجود داشته باشد. بیع قرارداد است.

سؤال:

پاسخ: به معنای سببی است ولی سببی است که قوامش به ارتباط دو عقد با هم است. یعنی من فروشنده با خریدار با هم دیگر دو تا پیمان که می بندیم، این پیمان هایی که با هم دیگر گره می خورد این قرارداد تشکیل می شود. من نمی توانم بگویم که بافلانی معامله کردم طرف اصلا خبر نداشته باشد. معامله کردن و قرارداد بستن، خودقرار، قرارداد یک مفومی هست که قوامش به طرفین است. به طوری که اگر آن طرف قبول نکند، اصلا عنوان عرفی اش هم ولو به معنای اعم صدق نمی کند. یک بحث این است که من یک موقعی مثلا قرارداد با یک نفر می بندم و شارع مقدس این قرارداد ما را امضا نمی کند. من مثلا خمر می خرم. من در صرف و سلم بدون قبض معامله ای انجام میدهم. یک چیزهایی را در صحت معامله و لزوم معامله و امثال اینها معتبر است خب حالا ممکن است حتی عقلا هم یک سری چیزها را در ترتیب اثر معتبر بدانند خب آنها یک مراحلی است. ولی بعضی از وقت ها هست که اصلا انشاء طرف مقابل، در اصل تحقق آن عنوان اعتباری دخالت دارد. بیع و شراع اینگونه است. قرارداد و معامله اینگونه است. به این معنا وصیت داخل در این قسم و عقود نیست. ضمان هم داخل در او نیست. ضمان برای اینکه مفهوم ضمان صدق کند، مفهوم عرفی آن صدق کند، مفهوم شرعی اش هم صدق کند، حالا می گویم هیچ یک از اینها قوامش به این نیست که طرف مقابل رضایت داشته باشد. البته ممکن است یعنی وقتی من می گویم که من وصیت کردم، چه موصی له علم داشته باشد یا نداشته باشد راضی باشد یا نباشد حتی رد کند میگوید که من وصیتم را کرده ام. این مطلب باید تفکیک کرد بین دو دسته عقود. عقودی که رضایت رکن عقد است و جایی که رضایت شرط ترتّب است. این دو تا با هم دیگر تفکیک می شود. بنابراین ما در بحث مثلا وصیت و اینها باید دید که آیا دلیلی بر اینکه رضایت را شرط اثر هست داریم یا خیر. آن چیزهایی که اصلا مقوّم مفهوم عرفی اش است دلیل نمی خواهد اصلا مفهوم صدق نمی کند. خرید و فروش رضایت طرف مقابل اصلا رکن چیز است. بدون او خرید صدق نمی کند. ولی در وصیت ما نیاز به ذکر دلیل داریم. بگوییم چون عقلا مثلا مالک شدن شخص را بدون رضایتش صحیح نمی دانند مثلا یک قانون عقلایی داریم که اینگونه هست. یا ممکن است کسی این را قبول نکند بگوید که با کراهت شخص نمی تواند مانع شود مثلا رد را مانع بدانیم و الا رضایت شرط نیست رد مانع است دیگر آن بحث ها بحث های دیگری است که در این بحث ها باید دنبال شود. در بحث ضمان هم در بحث ما همین است. ضمان صدق مفهوم عرفی اش، اصلا به این نیست که رضایت مضمون له و صاحب دین وجود داشته باشد. ضمان یعنی به عهده گرفتن. به عهده گرفتن یک مفهوم یک طرفی است. یک پیمان است. تعهد یک طرفی است. البته ممکن است که این به عهده گرفتن ترتّب اثر در آن متوقف بر رضایت مضمون له باشد کما اینکه در بحث ضمان هم ضمان شرعی، ضمانی که به اصطلاح خاصه است ضمانی که منشأ شود ذمه مضمون عنه منتقل شود به ذمه ضامن، نقل ذمه به ذمه شود، در آن قبول مضمون له شرط است. روایت صریح داریم که وقتی قبول کرد صاحب الدین، آن وقت برئت ذمه المیت. بنابراین قبول چیز شرط است برای انتقال ذمه و امثال اینها. ولی اینها معنایش این نیست که اگر رضایت مضمون له نباشد، اصلا مفهوم ضمان صدق نمی کند.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید اصلا مفهوم صدق نمی کند.

سؤال:

پاسخ: حالا می گویم لابد یک همچین چیزی باید قائل شود. عرض کردم توضیح نداده است ما تکمیل کردیم این مطلب را که ایشان باید یک حقیقت شرعیه ای قائل باشد یک چیزی شبیه این و الا

سؤال:

پاسخ: حالا در موردش صحبت می کنیم صبر کنید

بحث من این است که از جهت عرفی، ضمان هیچ چیزی در آن اخذ نشده است. حالا آیا حقیقت شرعیه دارد یا ندارد به نظر می رسد که هیچ دلیلی نداریم که ضمان حقیقت شرعیه داشته باشد. مجرد اینکه در ترتب اثر در ضمان رضایت مضمون له شرط است، ترتب اثر یعنی فارغ شدن ذمه مضمون عنه و مشغول شدن ذمه ضامن. این اثر شرعی مترتب است بر رضایت مضمون له. مجرد اینکه این مترتب هست بر رضایت مضمون له، دلیل بر این نیست که اصلا یک حقیقت شرعیه ای ضمان دارد. هیچ دلیلی نداریم. ضمان حقیقت شرعیه ندارد و به همان معنای لغوی خودش استعمال می شود. حالا یک نکته ای را اینجا من ضمیمه کنم که در جای خودش باید بحث شود فقط اجمالا عرض می کنم آن این است که ما ممکن است بگوییم که اینکه رضایت مضمون له شرط است، رضایت مضمون له شرط انتقال ذمه است. ولی شرط لزوم عمل ضامن نیست. اگر ضامن یک چیزی را به عهده گیرد، لازم است به آن وفا کند. و این است که بنا بر این مبنا که ما شرط ابتدایی را هم لازم الوفا بدانیم. این بحث است و بعضیها البته گفته اند که شرط ابتدایی، وعد است. اصلا کأنه تعهد نیست ولی این مطلب درست نیست. وعد حقیقتش با تعهد فرق دارد. تعهد، انشاء الزام بر نفس است. وعده دادن انشاء الزام بر نفس نیست. ببینید وعد، گاهی اوقات شما یک کسی نذر می کند نذرهای عرفی که اصلا خدا را در آن لله علیّ و امثال اینها نمی گویند. آن نظر عرفی چیست؟ یعنی یک چیزی را شخص بر عهده می گیرد. اعتبار مشغول الذمه شدن خود را محقق می کند. خب ما در مورد ضمان ممکن است بگوییم که اثر شرعی ای که در آن رضایت مضمون له شرط است مطلق الاثر نیست. انتقال دین از ذمه مضمون عنه به ذمه ضامن، متوقف بر رضایت مضمون له است. ولی اگر نه، کسی یک چیزی را به عهده خودش بگیرد که دین طرف را ادا کند لازم باشد این ادا شود. این را البته می گویم که باید بحث کرد این جایش اینجا نیست بحث کردنش. علی أی تقدیرحالا چه به این مطلبی که عرض می کنم قائل باشیم چه نباشیم، ما دلیلی نداریم که ضمان یک حقیقت شرعیه است که بعد کلام صاحب جواهر را بخواهم روی آن پیاده کنم. حالا مع الغض از این کبری که آیا در یک جایی حقیقت عرفیه دارد و حقیقت شرعیه دارد آیا این اصل کلی که مقدمه کلام صاحب جواهر هست آیا درست است که در جایی که یک شیئی هم حقیقت شرعیه داشته باشد هم حقیقت عرفیه، اصل این است که آن را حمل کنیم بر حقیقت شرعیه. این را نمی خواهیم خیلی بحث کنیم ممکن است که آن هم محل تأمل باشد. مجرد حقیقت شرعیه بودن به معنای محجور شدن آن حقیقت عرفیه نیست. بعضی وقت ها حقیقت های عرفیه محجور می شود مثل صلوه به معنای دعا که دیگر با آمدن اصطلاح شرعی محجور شده است ولی بعضی از چیزها ممکن است ما بگوییم که هم حقیقت عرفیه اش هنوز حیات دارد و زنده است و هم حقیقت شرعیه اش و بنابراین ما اصلی نداریم که در دوران امر بین حقیقت عرفیه و حقیقت شرعیه باید حمل کنیم بر حقیقت شرعیه. خیلی نمی خواهم روی این مطلب بحث کنم. اصل بحث این است که ما دلیلی اصلا نداریم که ضمان یک حقیقت شرعیه باشد. به همان معنای عرفیه است و بنابراین به این بیان نمی شود که رضایت مضمون له را ما بگوییم شرط است.

سؤال:

پاسخ: بله بله. انتقال دین. حالا ممکن است اصلا یک آثار دیگری وجود داشته باشد، مثلا یکی از آثار شرعی که این دیگر قطعی است. استحباب عمل به وعده ها. اینکه دیگر مسلم است حالا شما فوقش این است که شرط ابتدایی را وعده می دانید. عمل وعده اگر شرعا واجب نباشد استحباب عمل به وعده که هست. این استحباب متوقف بر رضایت مضمون له نیست. یک وعده ای طرف داده است که استحباب دارد که به وعده اش عمل کند. بنابراین می خواهم بگویم که این ضمان، اگر هم در بعضی از آثاری که برایش بار می شود رضایت مضمون له شرط باشد که همین جور هم هست در بعضی از آثار رضایت مضمون له شرط است که ان تقال دین از ذمه مضمون عنه به ذمه ضامن، مجرد شرطیت رضایت مضمون له در این اثر، به معنای حقیقت شرعیه بودن نیست. ضمان به همان معنای عرفی اش است بنابراین به این بیان نمی توانیم اثبات کنیم که حتی یضمن الدین للغرماء رضایت مضمون له شرط است. البته در این بحث نگفته است ها. ایشان آنجا تقریبی که آنجا هست آن تقریب را خواسته اند مشابهش را در اینجا پیاده کنم. آنجا خودش بحث هایی دارد که به چه دلیل رضایت مضمون له شرط است یا نیست. خب ولی به نظر می رسد که اینجا یک تقریب دیگری می شود کرد و آن این است که ظاهرا رضایت مضمون له شرط است. چون عبارت روایت را ملاحظه فرمایید عبارت می گوید که ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل. علتی که می گوید شما باید ضامن دین برای غرما باشید می گوید که اصحاب دین نسبت به این قاتل حقی نسبت به این قاتل دارند. حقی به دلیل دینی که از مقتول دارند، این دین از مقتول حقی برای اصحاب دین به گردن قاتل ایجاد می کند. اینکه ما بگوییم حق شخص بدون رضایت او به مجرد ضمان ساقط شود، این ظاهرش این است که تا وقتی که این حق به گردنش است، آنها حق ندارند یعنی علت اینکه نمی توانند قود کنند چون این متعلق حق است خالص نیست این قاتل تنها متعلق حق ورثه نیست. هم اصحاب الدین نسبت به او حق دارند هم ورثه. ورثه اگر می خواهند حق خود را اعمال کنند باید متعلق حق خود را خالص کنند از حق با دادن دین آن میّت ولو به ضمان. یعنی با بری الذمه کردن میت تا ذمه میت، یعنی اصل اینکه حق برای اصحاب دین نسبت به آن قاتل ایجاد شده است به دلیل اینکه از مقتول دین دارند. این در واقع دو تقریب ما اینجا میتوانیم بیان کنیم.

سؤال:

پاسخ: با رضایتش هم کافی است اشکالی ندارید.

سؤال:

پاسخ: عرض من همین است این یضمنی است که معلول خصیم بودن است. بحث سر این است می گوید که چون حق به گردن قاتل دارند باید ضامن شوند.

سؤال:

پاسخ: به فرمایش مرحوم فیض کاری ندارم. بحث من این است می گوید که اصحاب دین به دلیل، اینجا دو تقریب هست. یک تقریب این است که این روایت در واقع اشاره به یک نکته ارتکازی دارد. می گوید که این اصحاب دین به دلیل دینی که از مقتول دارند، این دین مقتول سبب می شود که از قاتل که به نحوی از انحاء می تواند دین مقتول را ادا کند به دلیل اینکه دیه مقتول به گردنش هست نسبت به او حق ایجاد کند. حق از قاتل نسبت به دیه ای که وجود دارد. یعنی اینکه اصحاب دین حق نسبت به قاتل پیدا کردند، معلول دینی است که از مقتول دارند. و تا این دین از مقتول هست، اینها حقشان نسبت به قاتل پا برجا هست. ظاهر این دلیل این است که چیزی که سبب شده است که قاتل را نتوانند ورثه قصاص کنند، این است که متعلق حق دیگری است و این حق دیگری هم معلول حق داشتن دیّان است. حق داشتن دیّان از مقتول است. تا وقتی که ذمه مقتول فارغ نشده است، اینها حقشان پا برجا است. و از آن طرف شرعا هم این مسلم است که ذمه مقتول، تنها با قبول مضمون له که دیان هستند فارغ می شود. ذمه میت به مجرد ضمان ضامن فایده ندارد. ورثه ضمان باشد باید رضایت مضمون له را جلب کنند تا ذمه میت فارغ شود. این یک بیان. بیان دوم اینکه اصلا به طور کلی اصحاب دین حق حالا به هر علتی، چون اصحاب دین حقی به گردن قاتل دارند. شارع مقدس می گوید شارع برای اصحجاب دین به گردن قاتل حق اثبات کرده است. اینکه بگوییم شخصی همین گونه دیگری بتواند حق آن را ثابت کند خلاف ارتکاز عقلایی است و مانع اطلاق گیری است یعنی ارتکاز عقلایی این است که کسی که نسبت به دیگری حق دارد، این الناس مسلطون علی اموالهم، اقتضا می کند که دیگری تا وقتی که این حق من به اصطلاح ایجاد و اعدامش دست خودم باشد. اینکه دیگری بتواند حق من را از بین ببرد خلاف ارتکاز عقلایی است. الناس مسلطون علی اموالهم، این روایت نیست ها یک قاعده عقلایی است که کسی حقی دارد، این حق اختیار این حق با او است. اینکه کسی دیگر بتواند این حق را همینگونه از بین ببرد خلاف ارتکاز عقلایی است و ظاهر این روایت این است که علتی که ورثه نمی توانند قود را اعمال کنند ذی حق بودنش است. تا این ذی حقیقت وجود دارد آنها هم حق ندارند. این هم بیان دوم. به نظر می رسد که با یکی از این دو بیان می شود اثبات کرد که اینجا اصحاب باید اصحاب دین همان فتوایی که مرحوم شیخ طوسی و مرحوم الجامع للشرایع فرموده اند و احتمال دارد دیگران هم مرادشان همین باشد. آقایان دیگری هم که تعبیر یضمن کرده اند ممکن است مرادشان از یضمن هم همین فتوایی باشد که مرحوم شیخ طوسی داده است که عرض کردم خود شیخ طوسی عبارت جای دیگرش کلمه یضمن دارد. دیگران هم ممکن است مرادشان همین باشد به نظر صحیح می آید.

سؤال:

پاسخ: وعده تعهد بر نفس نیست. می گوید که من انشاء الله این کار را می کنم. اخبار است به اینکه در آینده این کار را انجام می دهم.

سؤال:

پاسخ: نه یک بحث عهده گرفتن است و یک بحث وعده دادن است. وعده اعم است

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث وعده بما هو وعده غیر از تعهد است. بعضی از موارد وعده غیر از تعهد هم همراهش باشد و به جهت تعهدش لازم الوفا هم باشد.

سؤال:

پاسخ: اینکه می گویند المؤمنون عند شروطهم می خواهند بگویند که شرط، شرط ابتدایی را هم می گیرد

سؤال:

پاسخ: عقد تعهد طرفینی نیست. اینها بحث هایی دارد من گفتم وارد این بحث ها نمی خواهم بشوم که اصلا حقیقت عقد چیست یک طرفی است یا دو طرفی است، الزام است التزام است، اینها را فقط به صورت ضمنی وارد بحث شدم. خب این بحث ما تمام است. بحث آینده اینکه دیه به چه کسی می رسد و نمی رسد را مطرح می کنیم.

سؤال:

پاسخ: یعنی ضمانی که منشأ از بین رفتن حق دیّان نسبت به قاتل بشود. متعهد شوند بر ذمه شان تعهدی که منشأ شود که حقّ اصحاب الدین نسبت به قاتل از بین رود و این حق متوقف بر رضایت اصحاب الدین است که همان ضمان اصطلاحی از آن در می آید. می خواهیم بگوییم که لازم نسبت به آن تقریب حقیقفت شرعیه و امثال اینها در آن وادی ها بروید. نتیجه این مطلب را می شود نتیجه گرفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد